

کارگری خپه ۱۷

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

ماهنامه سیاسی - خبری

شماره هفدهم

سپتامبر ۲۰۰۷

سیاست ته نه پاملرنه

د ح بریالی ژباړه

«کارگره طبقه نباید خان په سیاسی گوند کی متشکل کړی، باید په هېڅ راج شرایطوکی په سیاسی عمل لاس پوری نکړی، ځکه چی دولت سره مبارزه، د هغه د رسمیت پېژندنې په معنی ده،

پاتی په ۴ مخ کی

ظاهر شاه مرد

بصیر زیار

ظاهرشاه یکی از بیعرضه ترین زمامداران و آخرین شاه افغانستان در عمر ۹۳ سالگی درگذشت. او تنها زمامدار سده اخیر در کشور بود که نه فقط سالیان طولانی بر این سرزمین فرمان راند بلکه بمرگ طبیعی مرد و با اعزاز تمام نیز بخاک سپرده شد.

بقیه در صفحه ۳

جرگه امن منطوقی

بصیر زیار

جرگه امن منطوقی که اخیراً در کابل برگزار گردید، نه یک جرگه امن "منطوقی" بلکه یک جرگه یا جلسه از سران اقوام و قبائل پشتون دوطرف خط دیورند با شرکت سران دو دولت پاکستان و افغانستان بود. درین جرگه سایر کشورهای منطقه شرکت مستقیم نداشتند. گرچه برگزاری چنین جلسه ای در تاریخ این دوکشور بیسابقه است، اما توقع نمیرود که برگزاری این جرگه به صلح و تغییرکامل سیاست پاکستان بیانجامد.

درین شکی نیست که عقب این جلسه امریکا و متحدین قرار دارند و برگزاری این جلسه در واقع نزدیکی سران این دوکشور و باز کردن باب گفتگو و مذاکره میان آنهاست، مسئله ایکه در دو سال اخیر جایش را به تقابل و مخاصمه داده بود.

تشدید ناآرامیهای کشور از سال گذشته بدینسو برای امریکا و اروپا، نگرانیهای جدی را در پی داشته و توجه بیشتر به مسئله افغانستان، که بعد از اشغال عراق کمرنگتر شده بود، بار دیگر افزایش یافته است. امریکا و متحدین بخوبی میدانند که پیروزی شان در افغانستان در مقایسه باعراق نه فقط محتمل، بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار است.

همانگونه که پیروزی سریع و کم هزینه در افغانستان مشوق امریکا و انگلیس در حمله به عراق گردید، به همان تناسب دشواری قضیه عراق و به وخامت گرائیدن اوضاع افغانستان، پرداختن به معضله افغانستان را بیش از پیش در دستور کار امریکا و غرب قرار میدهد.

امریکا و انگلیس دارند از پیروزی دلخواه خود در عراق مایوس میگرددند و علایم این

دموکراسی

ارسلان مهربان

با تبدیل شدن مهره ها در بازی سیاسی کشورما، روپوش جدیدی که همخوانی بیشتری با منافع سیاسی و اقتصادی بازیگران اصلی قدرت دارد، بر واقعیت های خشن جاری کشور کشیده شده است. این حایل با نگاره های افسونگر دموکراسی مزین شده است.

بقیه در صفحه ۹



کودکان کار و زحمت

زرقا فروغ

"درون آشغالها پرسه میزد و آهنروپایش را بر زمین میکشید بعد از چند دور ایستاد و آهنروپایش را بالا آورد به دور آهنروپایش چند تکه آهن چسبیده بود آهن ها را جدا کرد ودر کیسه ای خالی که در دست داشت انداخت و دوباره مشغول به گشتن شد، از او پرسیدم: دلاور توی این آشغالها چکار میکنی؟ گفت: کسی را ندارم و اشاره ای به دور تر که 3 تا پسر بچه دیگر با همان آهنروپا ها در زباله ها میگشتند کرد و گفت: ما با هم زندگی میکنیم.

بقیه در صفحه ۷

در حمایت از مطالبات برحق پناهجویان افغانستانی مقیم سویدن

فهم آزاد

صفحه ۱۱

آزادی، برابری، حکومت کارگری

جرگه امن منطوقی

شکست از هم اکنون پیداست. انگلیسها از تعداد سربازان و نیروهای نظامی خود در جنوب عراق می‌کاهند و در صدد اخراج کامل نیروهای خود هستند.

در میان سیاستمداران امریکائی موضع واحدی در ادامه اشغال عراق وجود ندارد، با پیروزی احتمالی دموکراتها در انتخابات سال آینده این مسئله یعنی خروج قوای نظامی امریکا از عراق به واقعیت نزدیکتر خواهد شد. اما در مورد افغانستان مسئله متفاوت است.

انگلیسها در صدد افزایش قوای خود در افغانستان اند و از یک حضور نظامی سی ساله حرف میزنند و میان احزاب اصلی امریکا در ادامه حضور و اشغال افغانستان اختلاف نظر اصلی وجود ندارد. شکست در عراق تنها شکست امریکا تلقی خواهد شد و شکست در افغانستان شکست ناتو یا تمام جهان غرب بحساب خواهد آمد، مسئله ای که در ضمن بیسابقه بودنش میتواند پیامدهای سختی برای غرب به ارمغان آورد.

تأمین امنیت در افغانستان چه بدلیل شرایط داخلی و چه بدلیل شرایط بیرونی در مقطع کنونی از بغرنجی کمتری برخوردار است. مشکل ثبات افغانستان در شرایط حاضر به شکست طالبان گره خورده است، نیروی منفوریکه فقط از حمایت بخشی از یک ملیت در داخل مستفید است و از پشت جبهه ی برخوردار است که از متحدین نزدیک غرب در منطقه بشمار می رود.

در حالیکه در عراق قضیه کاملاً به گونه ای دیگر است. چنانچه نیویارک تایمز در 20 اگست امسال در سرمقاله تحت عنوان "جنگ خوب که هنوز میتوان پیروز شد"، در ضمن برشمردن عوامل دیگر به فاکتورهای زیر نیز اشاره میکند.

امریکا در افغانستان در مقایسه با عراق با نیروی نظامی اندک، تا هنوز توانسته است کنترل بیشتری بر اوضاع داشته باشد. نیروی نظامی امریکا در عراق تقریباً هشت برابر بیشتر از نیروی نظامی آن کشور در افغانستان میباشد، در حالیکه افغانستان هم از لحاظ مساحت و هم از لحاظ جمعیت بزرگتر از عراق است.

امریکا و متحدین با برگذاری جرگه ای امن نه فقط خواهان نزدیکی و هماهنگی دولتهای افغانستان و پاکستان، بلکه با جلب سران قبائل دوطرف مرز، در پی تجرید طالبان باصطلاح تندرو و مخالف غرب در میان پشتونهای هردو کشور اند. به تعقیب برگذاری اولین جرگه امن، ناتو نیز از مذاکره و مصالحه با طالبان به حمایت برخاسته که تا بحال سابقه نداشته است و اینها همه نشاندهنده اینست که امریکا و غرب مصمم اند جلو عراقی شدن اوضاع افغانستان را بگیرند و مشکل طالبان را هرچه سریعتر یکطرفه کنند.

پرسش اصلی درین میان اینست که آیا برگذاری جرگه امن و تداوم آن میتواند در تقویت امنیت و تضعیف طالبان کمک نماید؟ جرگه امن طوریکه اشاره شد، وسیله است در جهت گشودن باب مذاکره و گفتگو میان دو رژیم طرفدار غرب در منطقه. طرفهای اصلی این گفتگوها نیز سیاستمداران و رؤسای این دو کشور اند نه سران قبائل. تضمین ادامه و موفقیت این روند نیز به فشار امریکا و غرب بر رژیم پاکستان بستگی دارد.

در یکسال اخیر پس از تشدید فعالیت نظامی طالبان وشواهد انکارناپذیری در موجودیت مراکز آموزشی و نقش آس آس ای در تقویت آنان، فشار دیپلماتیک غرب بر پاکستان افزایش یافته است. دولت پاکستان در این مقطع ناگزیر از انعطاف و پیش گرفتن راه مذاکره و گفتگو است.



باید یادآور شد که هدف پاکستان تاکنون از پشتیبانی فعالیت نظامی طالبان، بدست آوردن امتیاز و شریک ساختن طالبان در قدرت بوده که اینک همین هدف از طریق جرگه امن دنبال میگردد. پاکستان همچنان به مشکلات و استراتژی غرب در منطقه واقف است و میداند که امریکا و غرب بمثابة متحد دیرینه آن در منطقه، با توجه به شکل گیری قطب بندی جدید در برابر سیاست تهاجمی امریکا در آسیا،

حاضر به پرداخت بها و مماشات بیشتری به این کشور است. بنابراین برگذاری جرگه امن سرآغاز یک دور تلاش دیپلماتیک این دو کشور تحت فشار غرب بوده و موفقیت آنان به فاکتورهای زیادی و از جمله انکشاف سیاسی اوضاع منطقه، فشار شدید و پیگیرانه غرب بر پاکستان و به تحولات داخلی پاکستان رابطه مستقیم دارد.

**اگر مایلید ظنین آزادی
خواهی و برابری طلبی
در خارج و داخل
افغانستان تقویت گردد،
اگر به آزادی انسان و
برابری کامل زن و مرد
اعتقاد دارید، به سازمان
سوسیالیستهای کارگری
افغانستان پیوندید!**

Asre- Jadid

<http://www.asrejadid.org>

E-Mail:

editor@asrejadid.org

Post Giro:

1034513-0

**402 58 Gothenburg
Sweden**

تل دوی د کارگری طلبی پیوستون!

ظاهر شاه مرد

گرچه بعد از برکناری ظاهرشاه از اریکه قدرت در سال ۱۹۷۳ توسط داود خان او از صحنه سیاسی کشور به حاشیه رفت و هر از گاهی فقط با صدور اعلامیه ای وجودش را در یادها زنده نگه میداشت، اما با وجود این در طی جنگ و تحولات سیاسی سه دهه اخیر، بمثابه یک آلترناتیف احتمالی در معادلات و معامله های سیاسی مطرح بود.

ظاهرشاه و اطرافیان اش هیچگاهی از طرفهای اصلی تحولات سیاسی سه دهه ای اخیر در کشور نبودند و بهمین دلیل وی موفق به احیای تاج و تخت از دست رفته اش نشد و سرانجام هم به لقب کذائی "بابای ملت" و پول اندوزی از درک فروش دارائیها و املاک باصطلاح میراثی اش قناعت ورزید.



اینکه در طول این سه دهه عیلرغم نزدیکی و سرسپرده گی ظاهرشاه به غرب، او و حواریونش به قطبی جدی در تحولات سیاسی افغانستان تبدیل نگردیدند را نباید تنها به بیعرضگی شخص وی و اطرافیان اش نسبت داد. چونکه عناصر بمراتب بیعرضه تر از وی در این دوره توانستند از آب گل آلود عرصه سیاسی جامعه ماهی بگیرند و چند صباحی نیز به اریکه قدرت تکیه زنند، بلکه دلیل اصلی این ناکامی را باید در پایگاه طبقاتی و اجتماعی سلطنت وی جستجو کرد.

نظام شاهی از لحاظ طبقاتی عمدتاً نماینده اشرافیت فیودالی و سیستم خانخانی و عشیره ای جامعه افغانستان بود. گرچه در این دوره مناسبات بورژوائی در جامعه تا یک حدی رشد نموده بود اما پایگاه اجتماعی رژیم همچنان بردوش سران قوم و متنفذین محلی در روستاها استوار بود. گرچه رژیم شاه در دهه "دموکراسی" خواست خود را با این تحولات هماهنگ نماید اما فرصت و امکان آن را نیافت و کودتای ۲۶ سرطان رژیم سلطنت ساقط و شاه را از صحنه سیاسی ترد کرد.

تحولات بعدی همه در مسیر تضعیف هرچه بیشتر مناسبات فیودالی و تضعیف اشرافیت فیودالی سیر کرد. در طول اینمدت دو برنامه اصلاحات ارضی مورد اجرا قرار گرفت، پروسه جنگ، شکلگیری احزاب سیاسی، تبدیل شدن افغانستان به صحنه مداخلات قدرتهای جهانی و منطقوی و مهاجرتهای گسترده همه و همه مناسبات و سیستم اجتماعی گذشته را بشدت صدمه زد. چنانچه که بسیاری از متنفذین محلی در پروسه جنگ کشته و یا فراری شدند و جای خود را به فرماندهان یا قومندانهای جهادی دادند که اکثریت شان منشاء خرده بورژوازی روستائی داشتند. ظاهرشاه و اطرافیان در طول اینمدت به نیروها و مناسباتی دلبسته بودند که دیگر شکست خورده و به گذشته تعلق داشتند و اینها هرگز قادر به انطباق خود با تغییرات ایندوره نشدند. آنچه از سلطنت طلبان که در تنظیمهای "سه گانه" گرد آمده بودند در صدد انسجام نیروهای سنتی و سران اقوام برآمدند.

اینجا بجای اینکه بتوانند به پایگاههای نظامی و سیاسی در روستاها دست یابند، دفاتر و مراکز شان در پاکستان به مغازه های دادوستد امکانات مالی و نظامی تبدیل گردیدند. اشرافیت سلطنت طلب در قالب تنظیمهای "سه گانه" بنا برخصلت طبقاتی خود هرگز بیک حزب سیاسی و یک قدرت نظامی ارتقا نیافتند و بهمین دلیل چنان که دیدیم با قطع کمکهای مالی و نظامی غرب و تحول اوضاع، نیروهای سلطنت طلب بسرعت ازهم فروپاشیدند.

شاه و اطرافیان وی در طول اینمدت یگانه راه حل بحران افغانستان را در برگذاری "لوی جرگه"، جلسه وسیع از سران اقوام و قبائل، میدیدند و امیدوار بودند که با برگذاری یک چنین جرگه ی بتوانند نقش احزاب سیاسی را کمرنگ ساخته و جایگاه خود شانرا در راس اهرم قدرت سیاسی باز یابند.

طرح برگذاری "لوی جرگه" برای سالیان متمادی خواب تعبیر ناشده ای باقیماند و فقط پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله نظامی امریکا به افغانستان، بنا برعدم وجود آلترناتیو دیگری، این طرح با کنفرانس بن در دستور کار قرار گرفت. و البته ثمره و حاصل نه آن چیزی بود که شاه و هواداران اش انتظار داشتند. چونکه در لوی جرگه های اخیر نه سران اقوام و قبائل بلکه قومندانها و سران گروههای جهادی که در پروسه جنگ جاگزین خوانین و سران قوم شده بودند، دست برتر یافتند که در نتیجه نه فقط جلو احیای سلطنت را گرفتند بلکه یک رژیم اسلامی را بر جامعه

تحویل نمودند. این مسئله بخوبی نشان داد که مناسبات اجتماعی و روابط قدرت در افغانستان دستخوش تغییر گردیده و کسی قادر نیست با فرمهای قدیمی مناسبات اجتماعی و سیاسی گذشته را دوباره احیا نماید.

در ضمن تحول پایگاه طبقاتی و اجتماعی قدرت، موقعیت و روابط اقوام و ملیتهای ساکن در افغانستان و تغییرات قابل توجه در این روابط را نباید دست کم گرفت. رژیم شاهی ممثل حاکمیت و برتری ملیت حاکم در کشور بود، سلطه که از روز تاسیس کشوری به نام افغانستان با سرکوبهای مداوم تثبیت یافته بود، و این رابطه نیز در پروسه ای سه دهه جنگ دستخوش تغییرات جدی شد. در پروسه جنگ نه فقط ملیتها و اقوام مختلف مسلح شدند و احزاب سیاسی حکومتی محلی خود را بوجود آوردند، بلکه بازار ایدئولوژی ناسیونالیستی و قومی پس از آنکه ایدئولوژیهای دیگر از جمله اسلام و کمونیسم جذابیت شان را از دست دادند، بیش از هرزمانی رونق یافت.

بسیاری از معتقدین و هواداران اسلام و کمونیسم به مبلغین و مدافعین سرسخت ناسیونالیسم قومی و تباری تغییر موضع دادند. خلاصه این تحول یکی از زمینه های مادی و معنوی دیگر احیای سلطنت را که با حاکمیت ملیت خاصی در پیوند بود، از میان برداشت.



گرچه شاه و اطرافیان با گسترش حوضه حاکمیت و پیروزیهای نظامی طالبان در نیمه دوم دهه نود یکبار دیگر به احیای موقعیت از دست رفته خود امیدوار شدند و از جمله با اشغال مزارشریف توسط طالبان، شاه این پیروزی را به طالبان تیریک گفت، و بسیاری گمان می بردند که طالبان در عمل زمینه بازگشت شاه را فراهم میسازد و بهمین دلیل بسیاری از سلطنت طلبان عملا در خدمت به طالبان کمر همت بستند، از جمله آقای کرزی با بیرون رفتن از دولت برهان الدین ربانی و مقاطعه با آن، خواست تا نماینده گی طالبان در

ظاهر شاه مرد

سازمان ملل را عهده دار گردد. اما بنیادگرایی شدید طالبان و وابستگی این جریان به آی، اس، آی و شبکه القاعده، امید شاه و هواداران او را یکبار دیگر به یاس و اندوه مبدل کرد. این واقعیت که دوران شاه و شاه پرستان بسر رسیده، در دوران جنگ ضد قوای شوروی و رژیم وابسته به آن کمتر مورد توجه قرار میگرفت. عده ای معدودی از جریانهای چپ افغانستان با حرارت تمام از بازگشت شاه بقدرت دفاع میکردند و آنرا مانند سلطنت طالبان یگانه آلترناتیف مثبت و ممکن می دانستند و هرگونه مخالفت با شاه را حماقت یا خیانت به جامعه میپنداشتند. آنچه این عده را در یک چنین موضع غیرواقعی و ارتجاعی رهنمون میگردید، نگرش غیرطبقاتی و لیبرالیستی آنان بود.

یکی از ویژه گیهای برجسته ای لیبرالیسم برخلاف کمونیسم، جداسازی سیاست و اندیشه از پایگاه مادی و طبقاتی آن و برجسته نمودن نقش فرد در تحولات اجتماعی و سیاسی است. موضع غیرطبقاتی و ارتجاعی ایکه در دفاع این حضرات از شاه و وی را مظهر دموکراسی پنداشتن، بوضوح قابل مشاهده بود و از گرایش لیبرالیستی آنان پرده برمی داشت.

این جماعت بدینطریق دهه دموکراسی نیم بند سالهای پایان زمامداری شاه را نه نتیجه تحولات عینی اجتماعی آنزمان بلکه از سر اراده شاه "دموکرات" و "مترقی" می دیدند و توضیح میدادند و در بازگشت و احیای احتمالی سلطنت خواب خوش آن دوره "طلائی" را میدیدند. یک چنین برخورد عامیانه و سطحی از یکفرد عامی با حرکت از تجربه و مشاهدات شخصی اش، که پس از رفتن شاه شاهد کودتاها، جنگها و بی امنیتی های روزافزون بود، میتواند قابل توجیه و درک باشد، اما از یک سازمان چپ و رهبری سیاسی آن دلالت به عمق انحطاط فکری و سطحی نگری خرده بورژوائی آن می کند و اشتباهی بود جبران ناپذیر.

ظاهرشاه بمثابة مدعی جدی تاج و تخت سالها پیش مرده بود و اینکه پیروان اشرافیت منش و مرتجع وی نظیر کرزی و شرکاه با دادن لقب کذائی "بابای ملت" در پی احیای مناسبات قدیمی در شرایط امروزی اند، بیشتر به یک کمدی ناموفق شباهت دارد.

مردم افغانستان امروز پس از تجربه و مشاهده این همه تحولات از خواب عفلت بیدار شده اند و میدانند که ظاهرشاه در مدت چهل سال حاکمیت اش کمترین کاری را در جهت ترقی و پیشرفت کشور انجام داده بود و ریشه

ای بسیاری از بحرانهای سیاسی و اجتماعی بعد از فروپاشی سلطنت را میتوان در آن دوره جستجو و ریشه یابی کرد. ارتجاع حاکم اعم از جهادیهها و بروکراتها با استقاده از هر وسیله ی، از جمله با تقدیس عناصر خائن، جنایت پیشه و مرتجع و با اعتای القاب کذائی چون "بابای ملت"، "قهرمان ملی" و غیره در تلاشند تا جلو آگاهی سیاسی مردم بویژه نسل جوان را سد کنند. جامعه ی که خائنین و ستمگران در آن به مقام ناجی و قهرمان مردم ارتقا یابند، بیان بیچاره گی و انحطاط سیاسی آن جامعه است.

سوال اساسی این است که آیا جامعه و مردم افغانستان پس از این همه تجارب تلخ بازم به این حقارتها تن در خواهد داد و به آن تمکین خواهد کرد، پاسخ به این پرسش قبل از همه به سمتگیری مبارزات سیاسی و طبقاتی آینده و نقش جنبشها و نیروهای اجتماعی فعال در آن بستگی دارد.



سیاست ته نه پاملرنه

او دغه، د ابدی اصولو، په خلاف کار دی!

«کارگران باید اعتصاب ونکړی، ځکه چی د مزدونو د زباتوالی نه د مخنډوی په خاطر، هلی ځلی د مزدی کار د رسمیت پیژندنې په معنادی او دا دکارگری طبقی د تل پاتی اصولو په خلاف کار دی!»

«که کارگران د پانگه واله دولت پرضد، په مبارزه کی، بوازی دامتپازونو د لاسته راوړلو لپاره خپلو کی متحد شی، جوړبستونه به وکړی، او دا د تل پاتو اصولو خلافکار دی! په دغه اساس هر سوله اېز ځواک باید رد شی او دغه بد عادت باید انگلپسی او امرپکابی کارگرانو ته پرېښودل شی. کارگران نباید د ورخښې قانونی کار د محدودولو په لټه

کی وی ځکه چی دا کار جوړاوی دی د کار د خښتنانو سره، چی په هغه صورت کی شاید هغوی (کارگران) ۱۰ یا ۱۲ ساعته استثمار کړی، نه ۱۴ یا ۱۶ ساعته. کارگران نباید همدارنگه ځانته د وړو نجونو، هغه چی له لسو کالو ټپت عمرلری او په فابریکو کی کار کوی، د هغوی د کار د منع کولو لپاره، زحمت ورکړی، ځکه چی له دی کار سره دلسو کالونه د ټپتو وړو نجونو د استثمار مانع کېدای نشی او په نتیجه کی هغوی، هغه جوړاوی کړی چی د تل پاتو اصولو اخلاص ته خساره رسوی»

«د لمری طبقی په اساس، نباید هغه چی د امرپکی په جمهوریت کی رواج لری، له دولت نه چی د هغی بودیجه اساساً د کارگری طبقی نه تامنډپری غوښتنه وکړی چی د هغوی بچپانوته ابتدایی ښوونه ورکړی، ځکه چی ابتدایی ښوونه، مکمله ښوونه نه ده، ښه دا ده چی ښځپنه او نارپنه کارگران، نه لوستل او نه لېکلو باندي پوه شی او نه په رباضی، ترهغه چی هغوی د یو مکتب نه زده کړه ووپنی، ډېره ښه ده چی بی سوادی او ۱۶ ساعته کار ورځنی کار، کارگره طبقه په پو ځناور بدل کړی، ترهغی چی تل پاتی اصول تر تجاوز لاندی راشی»

«که دکاگری طبقی سباسی مبارزه ځانته دقهر وړ شکلونه ونپسی، که کارگران خپل انقلابی حکومت د بورژوازی حکومت پرخای وټاکی، اصولو ته د دهشتناکی خساری عامل گرځی، د دی پر ځای چی وسله پر ځمکه وغورځوی او دولت ملغی اعلان کړی دخپلو حقپرو او عادی ضرورپاتو نه د ارضاء لپاره، د پانگه والی طبقی دمقاومت د ماتولو، لپاره، دولت ته انقلابی او عبوری شکل ورکوی. کارگران نباید چی حرفوی سازمانونه جوړ کړی، ځکه چی په دی کار



سیاست ته نه پاملرنه

سره دپانگه والی ټولنی دکار پرگنېز وېش ابدی کوی، دغه دکار وېش چی کارگران تفرقی ته راکاری په حقیقت کی د هغوی د اوسنی مره پېتوب بنیستونه دی»

«په بوه کلام کی چی، کارگران باید لاس پر لاس کنبېردی او خپل وخت، سپاسی او اقتصادی غورځنگونو لپاره ضایع نکړی، دغه غورځنگونه هغوی ته پواری موقتی نتایج وربسی. هغوی باید د واقعی مومنانو په حبث، خپلو ورځېنېو نیازونو ته د تحقیر په سترگه وگوری او په کامل اېمان سره چپغی و وهی» پرېرېده چی زمونږ طبقه په صلېب و خړول شی او زمونږ نژاد تباہ شی، مگر تل پاتی اصول لاس نه وهونکی پاتی شی، کارگران باید د مومنو مسیحیانو په شان د کشپشانو و عظونو ته اېمان ولری، خمکنی نعمتونه خوار وگنې او دجنت لاسته راوړو پسی شی. دجنت پر خای ولولی (اجتماعی انحلال) چی بوه ورځ د نړی په بو گوډ شاید تر سره شی بی له دی چی څوک پوه شی چی څنگه او د چا د کونینس په اثر، او په هر شی کی به شپادی ټولوته روښانه شی»

«نو د دغی مشهوری ټولنېز انحلال په انتظار کی، کارگره طبقه باید سم رفتار ولری او هم لکه د آرامو پسونو دگلی په شان، حکومتونه آرامه پرېردی، د پولېسو نه وډار شی، قوانینو ته احترام ولری او بی له شکاپته ځان دتوپ د خولی غوښه کړی» «په ورځېنې ژوند کی کارگران باید فرمان منونکی خدمتگاران د دولت ووسی، مگر د خپلو په دننه کی

له ټولی انرژي سره د هغه (د دولت) د موجودیت پر ضد اعتراض وکړی او خپل ژور تېورېک نفرت، د دولت د منځلولو د ادبباتو په پلورلو سره څرگند کړی، همدارنگه له هر راح مقاومت د پانگه والی نظام په مقابل کی، پرته د شعر وپلو په شکل، چی په راتلونکی ټولنه کی د دغه منفور نظام اثرات به پاتی نشی، مخنېوی وکړی»

هېڅ څوک به لدی منکر نه وی چی که سباست ته د نه پاملرنی حوارپونو په همدی وضاحت خبری کولای، کارگری طبقی هغوی به پی کندي ته غوځارول او ځانونه به پی د دغو آېین پرسته بورژوا او بی معنا اشرافو په مقابل کی توهین شوی احساسول، هغه حضرات چی تر هغی بی عقله او ناپوهه دی چی د مبارزی هره واقعی وسپله، په دی دلېل چی ټوللی هغه د مبارزی وسلی له ټولنی نه باید واخېستل شی او په دی خاطر چی عېنی شرایط د دی مبارزی له بده مرغه د دغو د ټولنېزو علومو ډوکتورانو د اېدالېستی خېالاتو، دآزادی، ځان سماوی او گډوډی په هکله چی د الهی احکامو په بڼه، بنیست بی اېښودلی دی، انطباق نلری، کارگری طبقی باندی بی منع کوی. مگر نننی دکارگری طبقی غورځنگ داسی پیاوړی دی چی دغه سکتارېسته بشرپالونکی جرأت نلری هغه لوی حقایق، چی هغوی هغه تل د سپاسی مبارزی په هکله وایې، د اقتصادی مبارزی په زمېنه کی هم تکرار کړی، هغوی له هغی هم ډارنډی چی دا (لوی حقایق) د اعتصابونو په هکله، دکارگری جوړښتونو، شغلی سازمانونو د ښځو او کوچنپانو مربوطه قوانینو او د کار د وخت د محدودولو په باره کی هم تری کار واخلي.

اوس به وگورو چی هغوی تر کومه حده توانېږی چی ښه سنتونو ته، په حېا، ښه نېت او ابدی اصولو اتکا وکړی.

لومړنی سوسېالېستانو (فورېه، اوئن، سن سېمون او نورو) په دی دلېل چی اجتماعی شرایطو لا په کافی اندازه وده نه وه کړی چی کارگری طبقی ته امکان ورکړی چی ځان د پوی مبارزی طبقی په شان متشکل کړی، جبراً باید ځان دخپالونو او خپالی نمونه بې ټولنی (اېدېاله ټولنی) په باره، محدود کړی، او هر راح مبارزه، لکه اعتصابونه، کارگری تشکېلات او دکارگرو سپاسی غورځنگونه، دخپل برخلېک د سمون لپاره، محکوم کړی او که مونږ اجازه نلرو چی دا د سوسېالېزم پلارواکی رد کړو، هماغسی چی شېمې پوهی اجازه نلری خپل اسلاف یعنی کیمباگر، رد کړی، سره له دغه ټولو باید له هغی اشتباه نه چی هغوی په کی ور وغورځېدل، باید پرېهز وکړو، که زمونږ لخوا هغه خطا سر ووهی، د بخشش وړنده.

له کال ۱۸۳۹ نه، له هغه وخته چی د انگلستان دکارگری طبقی سپاسی او اقتصادی مبارزی ځانته په کافی توگه کلک خصلت غوره کړی وو، بری (Bray) د اوئن له پیروانو نه، هغه چی لا تر مخه له پروډن نه موتوئلبېزم ته رسېدلی وه، د (کار د درد او علاج) په نامه په خپل کتاب کی بې ولېکل بری (Bray) په بوه فصل د همدی کتاب کی دهغه بی تاثیره علاجونو په باره کی چی نننی مبارزه د هغو پسی ده، د انگلستان پر ټولو کارگری غورځنگونو، څه سپاسی با اقتصادی په کلکه ښوکه نېسی.

سیاست ته نه پاملرنه

هغه (Bray) سپاسی غورځنگ، اعتصابونه، د کار د ساعاتو لږول، په کارخانو کې د بنځو او کوچنېانو د کار په باره کې د مقرراتو وضع کول، محکوموی، ځکه چې د هغه له نظره دا ټول د دی په ځای چې مونږ د ټولنی د اوسنی وضعیت نه راوباسی، لا په هماغه وضعیت کې مو ساتی او پوازی تضادونو ته شدت وربښی.

اوس د دغو اجتماعی علومو د ډاکټرانو د وحبې د سرچینې (پروډن) ته به لار شو. په داسی حال کې چې استاد پروډن دا جرئت پې درلوده چې په قوت سرحد اقتصادی غورځنگونو (کارگری تشکېلاتو، اعتصابونو او نورو) پرضد چې دهغه د موتوئلیستی شفاعت لرونکی نظریاتو مخالف وه، موضع نپسی، سره له دی چې خپله د خپلو لېکنو سره او د خپل گډون سره پې په سپاسی فعالیت کې، کارگری سپاسی غورځنگ پې وهڅوه د هغه مرېدان په ښکاره جرئت نکوی د غورځنگ پرضد خبری وکړی. زه په کال ۱۸۴۷، هغه وخت چې د پروډن اصلی اثر په نامه د (اقتصادی تضادونه) د فلسفی فقر) نشر شو، د هغی سفسطی می دکارگری غورځنگ پرضد ردی کړی. مگر په کال ۱۸۶۴ د اولېوبه قانون له تصویب وروسته چې فرانسوی کارگرانو ته پې په محدودده توگه په کی د تشکل حق ورکړ شو، پروډن په کتاب کې د (دکارگری طبقاتو دسپاسی ظرفیت په باره کی)، چې څو ورځی وروسته د هغه له مرگه په

چاپ ورسېد، پو ځل بیا پې خپلی پخوانی خبری مطرح کړی.

د استاد حملی داسی د بورژوازی په حال خوشحالونکی وی چې په کال ۱۸۶۶ د لندن د گڼېدونکو په سترو اعتصابونو کې، د ټاپمز ورځپاڼې پروډن پې دهغه د اثر له ژباړی سره، دکارگرانو محکومول د هغه له ژبی نه، مفتخر کړ. څو نمونی پې وړاندی کوو. د رېودوژبه (Rive-de-Gire) د معدن کارگرانو اعتصاب کړی وه سرتېری پې دهغوی د عقل په سر راوړلو لپاره ولېږل، پروډن چېغه وهی (هغه مقام چې د رېودوژبه معدن په کارگرانو باندی پې د اور امر وکړ، واقعاً هغه بد مرغه او دنفرت وړ وه، مگر هغه لکه بروتوس «لوسپوس ژونپوس» چې د پلرنی مېنی او قنسلی وظیفی په دوه لاری کی وه عمل وکړ، هغه متردده نه وه او راتلونکو جرئت ونکړ هغه محکوم کړی) تر هغه ځای چې کارگران په پاد لری، هېڅ بورژوا ځانته د خپلو گټو لپاره دکارگرانو د قربانی کولو تردید نلری، دا پانگه وال څه بروتوسان دی!

«نه، د راتپولېدو د حق تر نامه لاندی حق وجود نلری، هماغسی چې داقتصاد د خرابولو، غولونی او غلا د حق په نامه کوم حق وجود نلری، هماغسی چې دمحارمو سره د زنا او محصنه زنا حق وجود نلری. هغه تل پاتی اصول چې استاد د هغه په نامه دغه د لعنت او تکفېر شدیدی او ځېگو مذهبی ډوله چېغو ته سرورکړی، کوم دی؟»

لومړی تل پاتی اصل.

(د اجوری بېه، دکالېو ارزښت ټاکی)

هغه کسان چې د سپاسی اقتصاد نه ډېره وړه اطلاع هم نلری او نه پوهېږی چې

بورژوا استر اقتصاد پوه رېکارډو په (دسپاسی اقتصاد اصول) چې په کال ۱۸۱۷ کی نشر شو، دغه پخوانی اشتباه پې په دابمی توگه رده کړه، په هر حال د انگلېس د لوی صنعت واقعیت باندی پوهېږی چې دا صنعت کولای شی خپل محصولات د نورو هېوادو نه په ټپټه بېه وړاندی کړی، په داسی حال کې چې په دغه هېوادو کی د لاس مزد په نسبی توگه له نورو اروپائی هېوادونه جگ دی.

دوهم تل پاتی اصل.

په دی توگه دکارگری طبقی د ارتقا په پلمه په اصطلاح د ټپټې پرگنېزی موضع نه، باید د وگړو لوپو پرگنو یعنی د کار استادان، انټروپرویزران، د کار مالکین او لوی پانگه لرونکی، افشا شی، کارگری ډېموکراسی باید د دغی ډارونکی برخی، لاسته نه راوړونکی او متشکلی منځنی طبقی نه په نفرت، تحریک شی، باید تجاری او صنعتی جگړی ته، دقانونی ټکولو په پرتله، اهمېت ورکړ شی او طبقاتی تضاد ته، د دولتی پولپسو په پرتله»

استاد (پروډن) د کارگری طبقی د په اصطلاح د ښکتنی ټولنېزی موضع نه د وتلو دمخنپوی د پاره، هغه اتحاد محکوموی چې کارگره طبقه د بوی دنمینی طبقی په حېث، د کار د مالکینو، استادکارانو او پانگه والو په مقابل کی دروی، او دوی لکه (پروډن) دولتی پولپسو ته د طبقاتی تضاد په پرتله لمړېتوب ورکوی.

خبرخواهه پروډن د دغی محترمی طبقی نه دهر ډول کرکی د لری کولو لپاره کارگرانوته (خپلواکی یا سبالی) چې زمونږ

کودکان کار و زحمت

همه ما پول ها را روی هم میگذاریم و اکثر با نصفی از پولمان مقداری نان میشود خرید و نصف دیگرش را جمع میکنیم

دوستم مرده فقط یک خواهر دارد و چون او دختر است نمی تواند در خیابان ها بخوابد برای همین از نگهبان قبرستان خواسته ایم اجازه بدهد که اوشبها را در آنجا بماند و در عوض ما به او پول خواهیم داد." (بنقل از مقاله سولماز سعیدی بر گرفته شده از سایت گفتمان)

به اساس آماری یک میلیارد کودک اعم از دختران و پسران در جهان فقیر اند، بیش از 640 میلیون کودک در جهان بدون محل رهايش و مسکن هستند، 40 میلیون کودک فاقد آب آشامیدنی صحت هستند، و بسیاری کودکان مناطق جنگ زده و بحرانی قربانی ترور و دهشت هستند.

بیش از 250 میلیون کودک کارگر در جهان موجود است که بیشترین این جمعیت را دختریان بین 5 تا 14 سال تشکیل میدهد، وضعیت صحتی این کودکان کارگر بحرانی بوده زیرا در مراکز و محلات نامناسب برای ساعات متمادی با درآمد ناچیز و پایین کار میکنند.



از نظر یونیسف کار کودک پوشیده ترین راز دنیاست.

که دنیای سرمایه با پرده پوشی به آن به زندگی نکبت بارش ادامه میدهد. فقر از دلایل مبرمیست که کودکان را به کار وادارد. کودکان کارگر همواره در معرض خطر صحتی، تجاوز (تجاوز جنسی) و خشونت

قرار دارند.

در حدود 60 درصد کودکان کارگر که معادل به 153 میلیون میشود در کشورهای آسیایی زندگی میکنند، که بیشتر از یک میلیون آنها قربانیان تجاوزات جنسی هستند. 33 درصد کودکان کارگر در کشورهای افریقایی زندگی میکنند و بقیه 7 درصد این کودکان در کشورهای امریکای لاتین بسر میبرند.

بهره برداری از کار کودکان نه تنها در کشورهای فقیر و رو به انکشاف معمول است بلکه در کشورهای صنعتی و سرمایه داری چون پرتغال، ایتالیا، انگلستان و ایالات متحده نیز وجود دارد.

طی راپوری از آی.ال.او در سال 1996 در کشورهای گانا، هندوستان، اندونیزیا، پاکستان، سنگال و ترکیه 120 میلیون کودک بین 5 تا 14 سال به کارهای شاقه تمام روزه مشغول کار بودند. اطفال و کودکانیکه از کوچکی به کار گماشته میشوند به سبب فشار فیزیکی بر جسم شان معروض به معلولیت و معیوبیت میگردند. چنانچه کودکانیکه در فابریکات مواد کیمیایی و بیولوژیکی در فلپین کار میکنند به امراض مدھشی معروض گردیده اند. به همین ترتیب اطفالیکه در هتل ها رستوران ها، ساختمانی، آشپزخانه ها و سایر فابریکات کار میکنند به درد های مزمن عضلی، قفسه سینه، امراضی تنفسی، سردردی، گنگسیت، گلو درد، اسهالات و امراض میکروبی در تمام طول حیات معروض میگردند.

تقسیم کار بر حسب جنسیت:

کودکان پسر اکثراً در کارهای شاقه در مزارع، ساختمانی و فابریکات کار میکنند، در حالیکه کودکان دختر تمام وقت شانرا در کارهای دوامدار و خسته کن خانه صرف میکنند، لذا هر گروه ازین کودکان آسیب های مشخص به نوع کارشان را بر میدارند مثلاً چون دختران وقت زیاد شانرا وقف خانه و خانداری میکنند لذا فرصت رفتن به مکتب و تحصیل برایشان مساعد نیست و بهمین ترتیب دختران بنا بر موقف اجتماعی شان زمانیکه در معرض تجاوز قرار میگیرند بیشتر گوشه گیر میشوند، معروض به حمل های ناخواسته شده که از لحاظ روانی شدیداً زیر فشار قرار میگیرند. در حالیکه کودکان کار پسر از سبب کارهای فیزیکی ثقیل به امراضی ستون فقرات، سو اشکال اعضا بدن عقب ماندگی نشو نما و غیره معروض میگردند.

وادار ساختن بالجبار کودکان به کار: کودکان را بخاطر فقر میفروشند.

در کشورهای آسیایی و افریقایی، مالکان فابریکات، زمینداران اطفال و کودکان را بخاطر کار در فابریکات قالین بافی، شیشه سازی کار در مزارع و صنعت سسکس از والدین شان خریداری میکنند.

تاجران سسکس و کودکان فقیر:

پورنوگرافی و تجارت سسکس بالای اطفال و نوجوانان کشورهای فقیر رو به افزایش است. اطفال و نوجوانان کشورهای فقیر در معرض خرید و فروش قرار دارند، دستکم پنج شبکه بین المللی برای فروش و قاچاق کودکان و نوجوانان کشورهای فقیر موجود است، شبکه که دختران خورد سال و نوجوانان را از امریکایی لاتین به اروپا، از آسیایی میانه از کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا به کشورهای اروپای شمالی، به همین ترتیب از کشورهای اروپای شرقی (از روسیه، اوکراین، بلغاریا و کشورهای بالتیک به پولند و هنگری و از آنجا به شهرهای بزرگ اروپای شمالی) کشورهای افریقایی به اروپای شمالی امریکا و انگلستان و کشورهای عربی منتقل میسازد.



تنها در آسیا سالانه یک میلیون کودک در بازار سسکس کشایده میشود، به طور مثال میتوان گفت که سالانه به هزاران توریست از اروپا فقط بخاطر سسکس با دختران خورد سال به فلپین و تایلند، مالیزیا، سفر میکنند و تعدادی از آنها را به شکل بردگان سسکس با خودشان به اروپا میاورند. که در نتیجه تعدادی زیادی از این کودکان قربانی ایدز و صدها مرض جنسی دیگر میگردند.

کار در مزارع:

سالانه هزاران کودک کارگر قربانی مواد کیمیایی و بیولوژیکی میگردند که زمینداران برای بلند بردن کیفیت زرع شان در مزارع استفاده میکنند. این کودکان اکثراً به دواهای حشره کش، دواهای تقویه کننده نباتات و کودهای مصنوعی مسموم میگردند.

بعضی ازین مواد سمی به قدری قوی است که سیستم دفاعی وجود را تخریب نموده و هم میتواند سرطان زا باشند، بعضاً سیستم عصبی را نیز تخریب نموده که بدین ترتیب خطرات حیاتی برای این کودکان به بار میآورد.



کودکان کار و زحمت

در سریلانکا سالانه تعداد تلفات کودکان کارگر در مزارع معادل به تعداد تلفات کودکانی است که از اثر امراض دوران طفولیت چون ملاریا، دیفتری، محرکه، سرخکان و چیچک، پولیویا فلج اطفال، تیتانوس تلف میگردند.

کار در معادن:

سودا، کودکی اهل نیپال، با کار در یک کارگاه سنگ شکنی سهمی در تامین درآمد خانواده خود ایفا می کند. این دختر از ۱۲ سالگی به تهیه مصالح برای احداث جاده در نزدیکی خانه اش کمک کرده است.

به کمک کار وی، درآمد خانواده اش مجموعاً به ۱۴۰۰ روپیه یا ۲۰ دلار در هفته می رسد. سودا ترجیح می دهد به مدرسه برود، ولی اکنون عقیده دارد برایش خیلی دیر شده که تحصیل را آغاز کند.

سودا یکی از یک میلیون کودکی است که بنا به تخمین سازمان بین المللی کار در معادن کوچک جهان کار می کنند. آنها شمار کل کارگران شاغل در معادن کوچک را به ۱۳ میلیون نفر می رسانند، بنابراین نسبت کودکان نسبتاً اندک است.

این کودکان در شرایطی کار می کنند که هیچ نظارتی بر آن نیست. آنها باید به تونلهای تاریک بروند و بارهایی را بکشند که از وزن خودشان سنگین تر است. که این کار ثقیل فزیک سبب سو شکل اعضای بدن، امراض ستون فقرات، درد های عضلی و مفصلی و مختل شدن نشو نما آنها میگردد. از جانبی در اثر رطوبت، دود و گاز های سمعی داخل تونل ها و معادن این کودکان بیشتر معروض به امراض شدید طرق تنفسی میگردند.

آنها در معرض بیماری و مصدمیت ناشی از مواد منفجره و مواد شیمیایی سمی قرار می گیرند. کارگران خردسال در این معادن کوچک درآمد بخور و نمیری دارند.

در بخش معادن طلا و سنگهای گران بها مخفیانه از کودکان بیگاری می کشند. شرکتهای مایلند به مردم بگویند که کودکان در برش یا جلا دادن سنگها دخیل نیستند، اما اگر یک قدم به عقب تر برویم، می بینیم این سنگها را کودکان از دل خاک بیرون می کشند.

سفالگری و شیشه سازی:

شماری از کودکان نه فقط بخاطر ضعف اقتصاد خانواده هایشان بلکه برای آموختن حرفه و ایجاد تضمینی برای آینده شان مجبور بکار می شوند. معمولاً این کودکان به شاگردی نشانده می شوند.

در فابریکات شیشه سازی کودکان مجبورند تا شیشه های گداخته شده را از داخل کوره های به حرارت ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ درجه سانتیگراد بیرون بکشند، مکان های که آنها کار میکنند تنگ و تاریک و بدون هوا کش و امکانات کاری میباشند



خاک و ذرات کوچکی که از شیشه گداخته به فضا پراکنده میگردد فوق العاده مضر بوده و سبب امراض مدهشی طرق تنفسی، امراض چشم میگردد. شکستن شیشه ها و آواز بلند ماشین های شیشه بری و غیره سبب آسیب عضو شنوایی میگردد، بعضاً کودکان در اثر تماس با شیشه گداخته شده میسوزند که این سوختگی ها بعضاً خیلی عمیق و معیوب کننده است.

ماهگیری در آب های عمیق:

سالانه تعدادی از کودکان و اطفال در کشور های برما، اندونیزیا، فیلیپین و تایلند به سبب ماهگیری در آب های عمیق غرق میشوند. این کودکان و اطفال غواصی بلد نبوده و ماهیگیران آنها را مجبور به ماندن در آب برای ساعت های طولانی میکنند. آنها در معرض خطر ناشی از فشار بلند آب، مواد منفجره در آنها، چنگک ماهیگیری، شکار حیوانات بزرگ آبی از قبیل شارک و غیره میباشند.

کودکان و اطفالیکه در خانه ها کار میکنند:

معمولاً کودکان و اطفال فقیر در خانه های سرمایه داران بحیث مستخدم کار میکنند. این اطفال اکثراً معروض به خشونت، ضرب و شتم، خشونت روانی و لفظی و تجاوز جنسی هستند. که در نتیجه سبب امراض شدید روانی کودکان و اطفال فقیر میگردد. گرچه احصاییه دقیقی در دست نیست که چه تعداد اطفال در کشور های مختلف به این کار مشغول اند. قرار احصاییه در جاکارتا به تعدادی ۴۰۰

هزار کودک و طفل بین سن ۶ تا ۱۵ ساله مصروف مستخدمی میباشند. براساس آماریکه از سوی صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) منتشر شده گفته شده است که تعداد این کودکان در افغانستان به شصت هزار تن می رسد.

این کودکان نه تنها مجبور بکارهای سنگین بوده بلکه زندگی آنها را خشونت، لت و کوب، توهین و حتی کودک ربایی هم تهدید می کند. اجتماع فضای خانواده ها و مکاتب را در افغانستان طوریست که در همه جا حقوق کودکان زیر پا می شود

انسانهای شریف و با احساس در جهان زیاد هستند که با دادن مثنی پول سیاه ویا لقمه نان خشک اشک طفلی را خشک کند، ولی ریشه این ستم کشی پا بر جا خواهد ماند، پول سیاه، نان خشک باز ختم میشود سیلاب اشک دوباره جاری خواهد شد.

مسئله کودکان کار و زحمت همانند مسئله زنان و کارگران ریشه در زیر بنا یعنی اقتصاد دارد. دنیای امروز دنیای فقر نا برابری، بیکاری، اورگی و بی سر پناهی، افزایش سلطه مذهب، کودک آزاری، زن ستیزی و استثمار انسان توسط انسان است.

پدیده کودکان کار معلول فقر و تنگدستی است که خانواده ها ناگزیرند کودکانشان را به جای مدرسه، به کارگاهها بفرستند یا به کارهای کاذب وادارند تا کمک خرج خانواده باشند. و کودک آزاری جزئی از سیستم نکبت سرمایه داریست.

پدیده کودکان خیابانی حاصل قوانین ارتجاعی پدر سالارانه است. برای از میان برداشتن پدیده کار کودکان باید با تمام عوامل اقتصادی و اجتماعی که مسبب آن است مبارزه کرد.

منابع:

راپور سالانه آی.ال.او، سایت خبری بی بی سی. کتاب پژوهشهای کارگری، روزنامه کار و صحت.

۲۴۶ میلیون کودک در دنیا کار می کنند
۷۳ میلیون کودک زیر ده سال در جهان کار می کنند
دو و نیم میلیون کودک در اقتصادهای توسعه یافته کار می کنند
دو و نیم میلیون کودک در اقتصادهای در حال گذار کار می کنند
۱۲۷ میلیون کودک در منطقه آسیا و اقیانوسیه کار می کنند
یک میلیون کودک در معادن کوچک کار می کنند
۲۲ هزار کودک هر سال در سر کار می میرند

دموکراسی

درست شبیه دیواری که از منافع دولت اسرائیل در اراضی اشغالی فلسطین پاسداری میکند و روی دیوارها با نقاشی های زیبای از دریا، نخلستان و آنچه نشان از طراوت و زندگی دارد ولی در آن محل وجود خارجی ندارد.

متاع دموکراسی در آزمانی که دولتهای پوشالی خلق و پرچم سایه اختناق، مرگ و وحشت را در افق کشور گسترده بودند، جاذبه خوبی داشت. در جنگ روانی ایکه در دوران جنگ سرد، برای اشغال پایگاه های فکری مردم الزامی بود، چنان ذهنیتی خلق شده بود که گویا آزادی، برابری، حق بیان، حق انتخاب فقط در حیطه دموکراسی میسر است. حالا هم نمیشود در مقایسه با بینش های مربوط به سیستم های قبلی از برتری های دموکراسی چشم پوشید.

فقط عیب مسئله در اینست که بورژوازی نمیتواند در زمینه اقتصادی برابری و آزادی را تأمین کند و در بهترین حالت این آزادی و برابری در قالب کلمات زینت بخش کتابهای قانون میگردد و در عمل نابرابری ها را با همان خشونت بر مردم تحمیل میگرداند که در نظام های غیردموکرات معمول است.

افغانستان، مخصوصاً بعد از لشکرکشی شوروی سابق، که منافع کشور های غربی و عمدتاً آمریکا در منطقه تهدید میشد، مشمول الطاف صدور دموکراسی قرار گرفت. گله های مجاهدین در آزمون ذرایع صدور دموکراسی بودند و پاکستان نیز با تشکل مدارس مذهبی و گسترش باور های که آن گروه ها را پا میداد، نقش دایه ای را برای پرورش و انتقال «دموکراسی» عهده دار گردید.

نتجه این تعاملات صد ها هزار کشته، مفقود الاثر، معلول و ملیونها آواره بود.

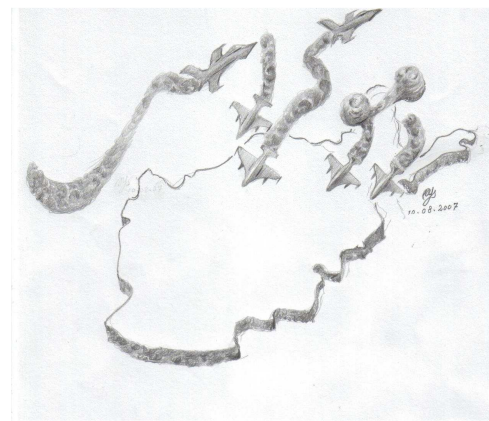
عده ای از آن مهاجران که توانایی بیشتر داشتند، به غرب پناهنده شدند. چون هنوز داعیه جنگ سرد در جریان بود، از آنها بخوبی استقبال میگردید.

وجهه مشخصه افغانستان در آزمون که موجب موجهای عظیم از مهاجرت گردید؛ عبارت بود از: اشغال نظامی کشور، دولت متشکل از اجبران و نمایندگان بومی آنها، تحمیل عقاید و باور های نیرو های حاکم بر مردم، پیگیری، زندان، شکنجه و محو فزیکسی کسانی که متفاوت از نیرو های حاکمه می اندیشیدند.

طبیعی هست که تحمیل آنهمه ظلم و بیعدالتی مقاومت مردم را بر انگیخت. حضور فعال غرب در تمویل و تجهیز گروههای مجاهدین و

دخالتم آنها در شکل دادن مسیر مقاومت، بهانه ای برای توجیه اعمال گستاخانه و خائنانه دولت پوشالی خلق و پرچم در سر کوب مقاومت و اعتراض مردم در آن زمان بود. خصوصیتی که در بالا به آنها اشاره گردید، میتوانند به خوبی شرایط فعلی را نیز توصیف کنند. یعنی افغانستان همچنان در اشغال نظامی هست، دولت کرزی همچنان دست نشانده و نزاع جناح های متخاصم که موجودیت یکی شان از بودن دیگرش مایه میگیرد همچنان ادامه دارد. اگر امکانات مهاجرت آنگونه که در زمان اشغال افغانستان توسط روسها ممکن میبود، قطعاً به همان تناسب مردم از افغانستان آواره میشدند.

با پایان جنگ سرد، بیشتر مفاهیم متداول در قاموس دموکراسی، متناسب به وضعیت جاری باز تعریف شده اند. در مواردی، کلمات مفاهیم دوگانه ای کسب کرده اند و در محدوده های جغرافیایی مختلف، معانی متفاوت دارند. همچنان عمل واحدی وابسته به اینکه از جانب چه کسی اجرا میگردد، باز تاب های متفاوتی می یابد.



مثلاً اشغال نظامی کشوری اگر توسط «صاحبان دموکراسی» آمریکا و متحدان غربی اش صورت گیرد، بر له دموکراسی است و هر اقدام و عکس العمل در برابر آن اشغال غیر متمدانه محسوب شده و با هر وسیله ممکن با خشونت سرکوب میگردد. و یا مثلاً کسانی که در اثر اختناق، تفتیش عقاید و سرکوب عمال شوروی سابق از افغانستان به غرب پناهنده میشدند، پناهجو محسوب شده و مستحق حمایت بودند. ولی کسانی که از وحشت عاملین کشتار جمعی و دسته های عقب گرای وابسته به دولت مزدور کرزی بنابر همان دلایل بالا مجبور به ترک کشور میگرددند، از شرایط لازم برای حمایت، برخوردار نیستند.

عاملین کشتار های جمعی در صربستان با تلاش کشور های غربی به محاکمه کشانیده میشوند ولی جنایت کاران معلوم الحال جنگی و مسببین قتل عام ها در افغانستان نه تنها عفو میگرددند، بلکه با حمایت غربی ها حاکم بر سرنوشت مردم

میگردند.

با تأسف سیه روزی مردم ازین فراتر میرود. گسیل مرگبارترین سلاح، باران بمب، کشتار بی رویه، نمایش انتخابات، برپایی پارلمان و قانون اساسی هیچکدام قادر نمیشوند وجهه یک دولت متعارف را به تشکیلات کرزی بدهد. دامنه جنگ هر روز گسترده تر میشود، طالب های به قول کرزی «میانه رو و وطن پرست» نمیتوانند جناح افراطی شان را لگام کنند و با آنکه هیچ افق سیاسی برای پیروزی ندارند باز هم به مردم جنگ و دندان نشان میدهند، امنیت رخت برمی بندد، بیکاری و فقر بیداد میکنند. این عوامل سیل جمعیت را به سوی شهر ها میکشاند.

در چنین احوالی جمهوری اسلامی ایران و پاکستان برای تأکید بر موقعیت هایشان در معادلات سیاسی در امور افغانستان، حتی با مقیاس های بومی خودشان، با ضد انسانی ترین وجهی اقدام به دیپورت دسته جمعی افغانستانیها از آن کشور ها نمودند. این دیپورت های گروهی فشار عظیمی را بر جامعه ایکه حدود سه دهه جنگ همه شالوده های اقتصادی و اجتماعی را در آن منهدم کرده و توان تأمین ابتدایی ترین نیاز های زندگی جمعیت از قبل اشباع شده خود را در داخل شهرها ندارد، وارد نمود.

در این میان آنچه بیشتر دور از انتظار بود، نقش سازمانها و تشکیلاتی است که بطور سنتی قرار است از منافع پناهجویان دفاع نمایند. به عنوان مثال کمیساری عالی سازمان ملل در امور پناهندگان. این نهاد مدافع حقوق پناهجویان، متأثر از تغییرات سیاسی در سطح بین المللی و همچنان در توجیه نقشش در افغانستان و اینکه نشان دهد پیشرفتی در امور مربوطه حاصل شده است، به قیمت منافع پناهجویان و گاهی زندگی آنها، وارد معامله سیاسی با کشور های تمویل کننده خودش میگردد.

امضای قرار داد های سه جانبه در تائید دیپورت پناهجویان با خائنینی چون اعظم دادفر وزیر وقت مهاجرین در تشکیلات کرزی (در حالیکه فامیل خودش همچنان در غرب است) و تمدید آن با وصف وخیم شدن اوضاع امنیتی در افغانستان و بد تر از آن آگاهی شان از ماهیت و ترکیب تشکیلات کرزی و نقش جنایتکاران جنگی در اداره ی این تشکیلات و همزمان تائید شیوه بررسی تقاضای پناهندگی در کشور های چون ناروی و سویدن، نمونه ی بسیار آشکاری از نقض حقوق پناهجویان، توسط نهادهای مدافع آنها میباشد.

دموکراسی

تشخیص و تعیین نقاط امن در افغانستان، که دیپورت پناهجویان به آن جاها ایرادی ندارد، نیز از مسؤلیت های سازمان ملل است. آشکارا است که بررسی امنیت در نقاط مختلف در افغانستان، توسط همکاران محلی سازمان ملل که به گونه ای خودشان سر به آخور قدرت در افغانستان دارند، صورت میگیرد که نمیتواند تصویری درستی از واقعیت باشد.

مثلاً ولسوالی جاغوری در ولایت غزنی به عنوان محل امن تعریف شده است، و به همین دلیل پانزده نفر از بیست تنی که اخیراً بعد از یورش وحشیانه پولیس ناروی در پایان روز بین المللی پناهجو دستگیر و متعاقباً چون از جاغوری بودند به افغانستان دیپورت شدند.

بر علاوه کشتارهایی که بندرت در رسانه ها گزارش میشوند، گذشته ی مسؤلین امور در جاغوری اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است. **باشی حبیب** لومین تمام عیاری است که از دست یاران نزدیک طالبان بوده است. مذکور که فعلاً مسؤلیت تأمین امنیت را در جاغوری بعهده دارد، در دوره ی قبل از نفوذ طالبان در منطقه، در غارت، چور و چپاول، اختطاف و تجاوز به جان و مال مردم ید طولایی داشته است.

شیخ عرفانی که به عنوان ولسوال در جاغوری ایفای وظیفه مینماید، به اقتضای منافعت گاهی در چهره ی یک ناسیونالیست هزاره، گاهی پیرو خط امام خمینی و زمانی به عنوان یک مصلحت جو رنگ عوض میکند. این سینه چاک مدافع حقوق هزاره در سال 1361 برای حفظ حاکمیتش در تأیید نامه ی (که در همین شماره به نشر رسیده است) عنوانی قوماندان های پشتون، همراه با شیخ فیاضی (والی وقت جاغوری) و نماینده حزب حرکت شیخ آصف محسنی، مهر و امضاء گذاشته است.

در بخشی از آن نامه آمده است: «..... ماها گروه های اسلامی و ایسته به ایران پیرو خط امام خمینی خودها را بسیج نمودیم به تاریخ 1361/9/23 پایگاه چینی و آمریکایی از مرکز ولایت جاغوری و مالستان و ارزگان و قره باغ و سایر مناطق چیده شده اند، اسلحه، مهمات و خانه های آنان بعنوان غنیمت بدسترس شورای روحانیت قرار گرفته اند و افرادشان به خاک و خون

یکسان شده و اجساد نجیسه آنها مورد طعمه درندگان واقع شده اند». در ادامه نوشته شده است: «... بناء به برادران اهل تسنن افغانستان تکرار آ یاد آوری میشود که هوشیار و بیدار باشید که این گروه کمونیست ناپاک قصد دارند که اراضی و زمین های که در دوران حکومت امیر عبدالرحمن خان به شما داده شده اند دوباره پس بگیرند و لهذا افراد این گروه و کسانی که از آنها اسلحه و مهمات میگیرند در هر جایی که بدسترس شما قرار میگیرند باید همه را بکشید و مال و اموال شانرا به غنیمت بگیرید.. آنها واجب القتل و مباح الدم میباشد».

چنین است چهره ی واقعی آزادی، دموکراسی و پاسداران آن در افغانستان. و چنین است چهره ی واقعی کشور های صادر کننده دموکراسی که بر مقتضای ضرورت شان دموکراسی را بر فراز بال جنگنده های شان با بمب های خوشه ای و آلوده به مواد رادیو اکتیف به کشور های مورد نظر شان میفریستند. و برای تأمین حاکمیت دست نشانندگان شان جان هزاران کودک، سالمندان و زنان را میگیرند و پناهجویان را که از جنگ آن دژخیمان فرار کرده اند، صرفاً برای کسب امتیاز های سیاسی بکام مرگ میفریستند.



خانم وی.ویگدیس یکی از کارمندان سازمان ملل در مصاحبه ای با تلویزیون ناروی در تاریخ ۲۶/۰۶/۲۰۰۷ میگوید: «کمیساری عالی سازمان ملل متحد نیازمند پولی است که از کشور های چون ناروی دریافت می کند. کشور های کمک کننده باین دلیل، کمیساری عالی سازمان ملل را تحت فشار قرار میدهند که دیپورت پناهجویان را به افغانستان بپذیرند». این خانم که در رشته حقوق پناهجویان دکترا دارد، با تجربه کافی کار در اداره ی امور خارجیان، وزارت خارجه و

سازمان ملل متحد دارد، در ادامه ی صحبتش می افزاید که او اطلاع دارد که کمیساری عالی سازمان ملل آگاهانه مناطق ناامن را، امن گزارش داده است و ژنو مهر سکوت بر لبان کارمندان این اداره میگذارد (1).

سازمان ملل در گزارشی در ۲۰۰۵ در بررسی وضعیت امنیتی در مورد غزنی چنین مینویسد: «مناطق ذیل در ولایت غزنی امن نیستند: ناوه، گیرو، آب بند، زنه خان، قره باغ، واغز، آجرستان». در راپوری جدیدی در زمستان ۲۰۰۷ سازمان ملل گزارش میدهد: «وضعیت امنیتی بقدر قابل توجهی افت کرده است، در سال ۲۰۰۶ تعداد ولایاتی که سازمان ملل به آنها دسترسی داشتند از ۶۲٪ به ۴۰٪ تقلیل یافته است (2).

آقای موری که قبلاً سفیر انگلستان در ازبکستان بود و فعلاً بحیث مدیر در دانشگاه (دوندی) ایفای وظیفه مینماید مینویسد: «واقعیت اینست که آمریکا و قوای ناتو شرایط را برای توسعه کشت تریاک بیشتر از هر زمانی دیگر آماده کرده اند. افزایش ۵۹٪ در کشت اوپیوم در فاصله سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۰۶ باین دلیل رخ داده است که چهار تن از شهزاده های نارکوتیک از وزرای کلیدی در دولت کرزی هستند. عساکر نارویژی و انگلیسی برای حفاظت آنها میجنگند و میمیرند.» (3)

منابع:

(1)- Vigdis Vivstad

<http://www.nrk.no/nyheter/innenriks/1.2811034>

(2)-Klassekampen, Onsdag 1.aug.2007, nummer 175. 21

(3)-Craig Murray; 04.08.2007 Aftenposten



در حمایت از مطالبات برحق پناهجویان افغانستانی مقیم سویدن

پس از دستیابی احزاب راست به قدرت سیاسی و بموازات حمله گسترده آن به رفاه عمومی در سطح جامعه، دولت سویدن با نقض صریح موازین پذیرفته شده کنوانسیون حقوق پناهندگی به مصاف پناهجویان رفت و با اعمال فشار های گسترده و تنگ کردن عرصه، خواست تا از یکطرف به نیاز تطمیع و راضی ساختن جریانات دست راستی که طی این مدت بعنوان نیروی فشار رشد یافته اند، پاسخ داده باشد و از جانی هم با در دست گرفتن سیاست ضدانسانی اش به جان اقشار فقیر اجتماعی از آنجمله پناهجویان افتاد تا از آن طریق به معضل بیکاری گسترده، بویژه در میان جوانان، پاسخ داده باشد.



اولین قربانیان این یورش لجام گسیخته پناهجویان افغان، از جمله آنهایی که اقامت یکساله داشتند، و پناهجویان عراقی و ایرانی بودند. پناهجویانی که از برکت لجام گسیختگی نیولبرالیسم و ایادی ریز و درشت محلی اش منتها هستی و زندگی شان بر باد رفته است بلکه برای دست یافتن به آسایش و زندگی امن آواره شدند و تعداد اندکی از آنها پس از پرداختن بهای سنگین و بجان خریدن هزاران خطر و محنت سرانجام خودشان را به کشورهای اروپایی از آنجمله سویدن رسانیده اند. سه دهه جنگ، ارباب، توحش و عنان گسیختگی ارتجاع قومی- اسلامی و سرانجام یورش سبعانه امپریالیسم امریکا و مسلط شدن و به قدرت رسیدن مجدد آنها، البته این بار در شکل و شمایل حامیان و مجریان دموکراسی، سناریوی سیاه در کشتار، ویرانی ممتد جامعه و توحش بی نظیر دو قطب ارتجاع امپریالیستی تداوم یافته است و طبیعتاً محصل آن نمی تواند چیزی کمتر از هستی ساقط شدن توده های مردم و تداوم آواره گی و خانه

بدوشی بیشتر باشد.

در چنین وضعیتی دولت راست حاکم در سویدن با پیشروی کم نظیری افغانستان را کشور امن اعلام می دارد و با اخراج آوارگان افغانی، تعداد آدمی را که از چنگال اهریمن جنگ، فقر و ارتجاع سیاه جان سلامت برده اند دوباره بکام هیولای مرگ، فقر، تنگدستی، ناامنی و ... می فرستد. افغانستان که شهروندانش را ناسیونالیسم کور تبارگرا به قبیله و عشیره تقسیم بندی نموده است و ارتجاع چه در هیئت حاکمین کنونی و چه در قالب طالبان امنیت و آسایش و رفاه را از آنها دزدیده است و کشور پس از ۵ سال و اندی از حاکمیت «دموکراسی اسلامی» و حضور گسترده نیروهای اشغالگر بسرکردگی امپریالیسم امریکا هنوز به اردوگاه مستمندان شبیه است تا به یک جامعه متعارف، چگونه می توان آن را امن خواند در حالی که حاکمیت قومی- اسلامی با تکیه به بازوی قدرتمند نظامی ارباب هنوز قادر به کنترل پایتخت نیست و نمی تواند از پس معضل تأمین امنیت سران و اراکین خودش بر بیاید چه رسد به تأمین امنیت و فراهم آوری آسایش شهروندان بیدفاع که سالهاست قربانی می دهند. حاکمیت پوشالی که یکی از حامیانش را همین دولت سویدن میسازد و حضور نظامی فعالش جهت پاسخگونی به نیاز تحکیم حاکمیت و تثبیت ثبات و امنیت دولت دست نشانده و مزدور به رهبری کرزی است. اگر که افغانستان کشور امنی است و «دموکراسی» در آن به پیروزی رسیده است پس واحدهای نظامی تا دندان مسلح دولت سویدن تحت رهبری ناتو به چه امری مشغول است و قرار است کدام نیازی را برآورده سازد.

با همه اینها دولت سویدن چشمش را بر همه ی واقعیت های آشکار و انکار ناپذیر جامعه افغانستان بسته است و با در پیش گرفتن سیاست اخراج همه گانی پناهجویان افغان و بی توجهی به سرنوشت آنها و کودکان شان در بربریت حاکم بر آن جامعه، هزاران پناهجو را وادار به روی آوردن به زندگی مخفی می سازد. تا یک بار دیگر با محروم شدن از زندگی آزاد و برخورداری از حد اقل امنیت شغلی جهت ادامه زندگی ناچار از تن دادن به هر کاری و سپردن سرنوشت شان به دست آزمند مافیای بازار سیاه کار شوند و کودکان شان محروم از دنیای کودکانه و کسب تحصیل و سواد در بیغوله های نمناک روز و شب شان را در هراس از لو رفتن محل زندگی و نهایتاً اخراج به سر برند.

مبارزات برحق و حق طلبانه پناهجویان افغانی، عراقی و ایرانی مورد پشتیبانی هر انسان آزادیخواهی است و نباید از وضعیت دردناک پناهجویان و سرنوشت بدی که اخراج احتمالی آنها در پی خواهد داشت غافل بود. بنا بر همه ی نیروهای آزادیخواه و بشریت مترقی است که با حمایت بی دریغ از خواست پناهجویان و رجوع به افکار عمومی در جامعه سویدن و افشای سیاستهای ضد پناهنده گی دولت سویدن و نقش آن در تحولات جاری افغانستان، برنامه اخراج پناهجویان و سیاست کنونی دولت راست به رهبری حزب محافظه کار را به شکست بکشانند. این امر ممکن و میسر است.



در راه پیمائی با شکوه اخیر پناهجویان افغانستانی زمزمه هائی از تماس بعضی دست اندرکاران راه پیمائی با مراجع قدرت در افغانستان بگوش می رسید. پناهجویانی که خود قربانی اعمال و سیاست های ضد انسانی نیروهای حاکم بر کشور اند و بانی اصلی سیه روزی و آواره گی شان همین هائی اند که امروز به یمن کمک بیدریغ ارباب بر کرسی های قدرت لم داده اند، باید هشیار باشند و نیابست فراموش کنند و اجازه دهند که مطالبات برحق و انسانی شان وثیقه جنگ قدرت جناحهای حاکمیت پوشالی قرار گیرد و آن نیروها و نهادها و اشخاصی را که با حيله و نیرنگ می خواهند از موقعیت و وضعیت نامطلوب پناهجویان در جهت تضعیف جناح رقیب در قدرت و استحکام مواضع خودشان سود سیاسی ببرند را افشاء کنند. و دست رد بزرگی به سینه ی شان بزنند تا بار دیگر شهامت نکنند که از آب گل آلود ماهی بگیرند. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان از حق انسانی همه ی پناهجویان دفاع می کند و در راه دستیابی به مطالبات برحق شما، در همه ی عرصه ها در کنار شما خواهد بود.

**از حق انسانی
پناهجویان حمایت
کنید!**

Kargari Sapa 17

**Worker
of the
world
unite!**

Workers Socialist organization of Afghanistan
www.asrejadid.org

Monthly political Newsletter

Issue 17

September 2007

سياست ته نه پاملرنه

توضیح:

متن زیر، نامه شیخ عرفانی ولسوال کنونی جاغوری و شیخ فیاضی والی جاغوری و نماینده حزب حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی در دوران حاکمیت دسته های اسلامی می باشد که در مورد پاکسازی و کشتار نیروهای چپ در مناطق تحت سلطه شان، خطاب به فرماندهان پشتون تبار نوشته شده است. ما آن را بعنوان یک سند تاریخی به نشر میرسانیم. کارگری خپه

پوازی تظمین دی) د ډېر ښه علاج په عنوان «د موتولېستی نظام تر را رسېدو پوری» توصبه او تجویزی. استاد اقتصاد ته پې نه پاملرنه موعظه کوله تر څو چی آزادی او پانگه والی سبالی، چی پوازی زمونږ تظمین دی، خوندی کړی، زده کوونکی، سپاست ته نه پاملرنه موعظه کوی تر څو پوازی دخپلو پانگه والی آزادی تظمین، وساتی.

که لمړنی مسېچبانو، سپاست ته پې نه پاملرنه موعظه کولو د امپراطوری (ځواکمن) مته ته پې ضرورت درلوده تر څو چی دستم ځپلو نه په ستم گرو واوری، سپاست ته د نه پاملرنی اوسنی حواریون اعتقاد نلری چی د هغوی تل پاتی اصول به هغوی ته پرهېز له دنپوی لذتونو او پانگه والی ټولنی سرسری امتیازات، واجبوی. سره لدی ټولو باید وپتېشل شی چی د ډول مسېچې شهداو ورواقي توب سره، دغه نوی حواریون، ۱۴ تر ۱۶ ساعته ورځنی کار، چی په فابریکو کی په کارگرانو تحمیلېږی، منی.

کارل مارکس
لندن ۱۸۷۳
د آلمانا ریپوبلیکانو پرلانو
په ټولپزه کی نشر شوی ۱۸۷۴

